

# سفرنامه عتبات

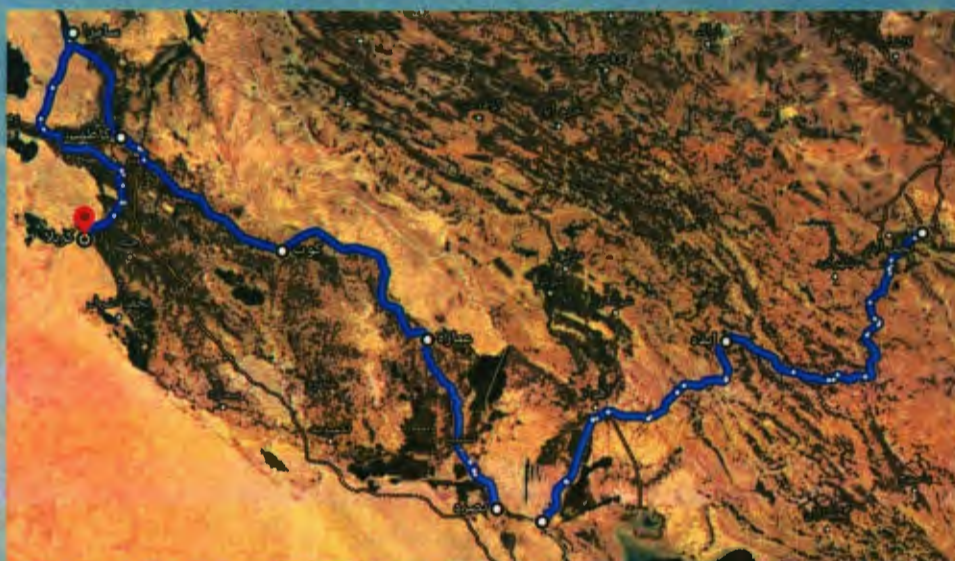
از اصفهان تا کربلا

(۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۱ ش)

نوشته:

یکی از همراهان میرزا محمد علی کلباسی

(م ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۲ ش)



به کوشش

رسول جعفریان





# سفرنامه عتبات

از اصفهان تا کربلا

(جمادی الاولى و الثانيه ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۱ ش)

نوشته:

یکی از همراهان میرزا محمد علی کلباسی

(م ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۲ ش)

به کوشش

رسول جعفریان

شهریور ۱۴۰۲

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه عتبات : از اصفهان تا کربلا... (۱۳۳۰ق) / نوشته یکی از  
 همراهان میرزا محمد علی کلباسی ؛ تصحیح رسول جعفریان.  
 مشخصات نشر : قم: نشر مورخ، ۱۴۰۲.  
 مشخصات ظاهری : ۸۷ ص.  
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۰۰-۸۹-۶  
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
 موضوع : زیارتگاه‌های اسلامی -- عراق -- کربلا  
 Islamic shrines -- Iraq -- Karbala  
 سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۳ق.  
 th century ۱۹ Travelers' writings, Iranian --  
 شناسه افزوده : کلباسی، محمدعلی  
 شناسه افزوده : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -، مصحح  
 شناسه افزوده : Jafarian, Rasul  
 رده بندی کنگره : ۹/۷۹DS  
 رده بندی دیویی : ۶۷۵۰۴۴/۹۱۵  
 شماره کتابشناسی ملی : ۹۳۵۴۸۵۵  
 اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا



سفرنامه عتبات (از اصفهان تا کربلا)  
 به قلم یکی از همراهان میرزا محمدعلی کلباسی  
 به کوشش :

رسول جعفریان

(استاد دانشگاه تهران)

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۴۰۲

تیراژ: ۵۰ نسخه

۹۵ هزار تومان

## فهرست مطالب

|    |                                             |
|----|---------------------------------------------|
| ۷  | مقدمه مصحح .....                            |
| ۷  | شیخ محمد علی کلباسی و این سفرنامه .....     |
| ۱۴ | اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی ..... |
| ۱۸ | مشروطه، اصلاح گری و تجدد .....              |
| ۲۱ | تفریح راه، مطالعه و ... ..                  |
| ۲۷ | باغ ابریشم .....                            |
| ۲۸ | دیزبچه .....                                |
| ۲۹ | ریز-نوگوران .....                           |
| ۳۶ | چم آسمان .....                              |
| ۳۸ | قهوه رخ یا فرخ شهر .....                    |
| ۴۲ | شلمزار .....                                |
| ۴۲ | قلعه صمصام السلطنه .....                    |
| ۴۴ | گردنه زره .....                             |
| ۴۵ | گردنه ناقون- چهار تخته .....                |
| ۴۶ | دوپولان .....                               |
| ۴۷ | آستانه پلنگی- آب گندم کار- سرخون .....      |
| ۴۹ | گردنه مروارید- ده دژ .....                  |
| ۵۱ | عبور از گردنه های سخت .....                 |
| ۵۳ | مالامیر = ایذه .....                        |

|    |                                                |
|----|------------------------------------------------|
| ۵۵ | آلا خورشید .....                               |
| ۵۶ | جارو-شاه نشین .....                            |
| ۵۷ | گزین .....                                     |
| ۵۸ | ورود در سرزمین عرب .....                       |
| ۶۰ | ناصری .....                                    |
| ۶۱ | دیدار با شیخ خزعل .....                        |
| ۶۲ | باغ معین التجار «بوشهری» .....                 |
| ۶۳ | حکایت غرق شدن تایتانیک .....                   |
| ۶۵ | بندر ناصر-در کشتی .....                        |
| ۶۷ | گردش در خرمشهر .....                           |
| ۶۸ | بصره .....                                     |
| ۷۰ | عماره .....                                    |
| ۷۱ | کوت .....                                      |
| ۷۲ | خرابی ایوان کسری و مداین .....                 |
| ۷۳ | ترکیدن دیگ در آتش خانه جهاز .....              |
| ۷۴ | روزهای اقامت در کاظمین .....                   |
| ۷۸ | توصیف بادبزنی نفتی و مکینه-ماشین-تایپ .....    |
| ۷۹ | سامرا و زیارت عسکرین (ع) .....                 |
| ۸۲ | ملاقات با آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی ..... |
| ۸۲ | آخرین روز اقامت در سامرا .....                 |
| ۸۳ | بازگشت به کاظمین .....                         |
| ۸۵ | به سمت کربلا .....                             |

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه مصحح

### شیخ محمدعلی کلباسی و این سفرنامه

سفرنامه عتبات، از اصفهان تا کربلا، به قلم یکی از نزدیکان و همراهان «آقای کلباسی» یعنی میرزا محمدعلی کلباسی (م ۱۳۴۲ق) از علمای خاندان کلباسی و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان نوشته شده است.

محمدعلی فرزند میرزا عبدالجواد کلباسی (م ۱۳۱۴ق)<sup>۱</sup> و او فرزند آقا محمد مهدی کلباسی (م ۱۲۷۸)، و وی فرزند حاجی کلباسی (محمد ابراهیم: ۱۱۸۰ - ۱۲۶۱ق) جد خاندان کلباسی است. این خاندان علمی، که بخشی در ایران (اصفهان) و شماری در نجف بوده و هستند، از خاندان های مهم علمی - دینی ایران طی دو هستند. در یک تک نگاری مفصل با عنوان «خاندان کلباسی» «قم، نشر دانش حوزه، ۱۳۹۱») شرح حال تمام چهره های این خانواده را بر اساس اطلاعات موجود نوشته شده است.

شرح حال محمدعلی کلباسی در کتاب خاندان کلباسی (ص ۱۶۵ - ۱۶۶ آمده که بدین

---

<sup>۱</sup>. بنگرید مکارم الاثر: ۱۴۷۹/۵

شرح است:<sup>۱</sup>

محمد علی کلباسی «از علما و فضلاى اصفهان بوده و به «آقای کلباسی» اشتهاى داشته و در مسجد حکیم یک وقت را امام جماعت داشته و جنبه اعیانیت و ریاست را دارا بوده و در نزد دولت داراى وجهه و نفوذ بوده است. او همه ساله در روز نیمه شعبان به مناسبت ولادت حضرت ولّى عصر (ع) جشن مفصلی در مقبره مرحوم جد منعقد می نمود و از جمیع طبقات مردم، از ملت و دولت، دعوت می فرمود.. وی سرانجام در روز ۱۲ ماه صفر سال ۱۳۴۲ ق (۱ مهرماه ۱۳۰۲ ش) در اصفهان وفات نمود و در مقبره حاجی کلباسی داخل مقبره خاصی دفن شد. اولاد ذکور آقای حاج میرزا محمدعلی منحصر به سه پسر بوده، ۱. آقا میرزا علی محمد، ۲. آقا جمال. ۳. آقا رضا». (خاندان کلباسی، ۱۶۵-۱۶۶).

آقابزرگ با ستایش از وی و این که «مِن رجال الفضل و اهل العلم النابهین، و من وجوه علماء اصفهان» بوده، او را ستایش و تاریخ وفاتش را ۱۲ صفر ۱۳۴۲ و محل دفنش را تکیه آباء و اجدادی دانسته است (نقباء البشر: ۱۵۵۳/۴).

در کتاب تذکرة القبور در باره وی آمده است: «حاج میرزا محمدعلی از علمای متنفذ اصفهان بوده و به آقای کلباسی و در بین عوام به آقا مشدی شهرت داشته و در قضایای رضاخان و جعفرقلی دو نفر از یاغیان اصفهان در دوره جنگ بین الملل اول مطالبی از او نقل می شود که مناسب ذکر نیست. شب ۱۲ صفر ۱۳۴۲ در اصفهان وفات یافت.<sup>۲</sup>

علی القاعده آقای کلباسی در تحولات دوره مشروطه و بعد از آن، در رویدادهای اصفهان نقش داشته است، مسائلی که باید جزئیات آن را در تاریخ این دوره شهر اصفهان دید. داستان مشروطه و موافقان و مخالفان آن، از مهم ترین موضوعات در دسته بندی میان طیف های مختلف بود. در اصفهان، حاج آقا نورالله مدافع سرسخت بود، و آقای کلباسی هم که این سفرنامه بر محور او نوشته شده، در شمار مدافعین قلمداد می شد. چنان که نام وی به عنوان

<sup>۱</sup>. در این خاندان، عالم دیگری با همین عنوان شیخ محمد علی کلباسی هست که فرزند آقا شیخ محمد جعفر کلباسی (م ۱۲۹۲) است و طبعاً ارتباطی با شخصیت مورد نظر ما ندارد (در باره وی بنگرید: خاندان کلباسی، ص ۱۸۷).

<sup>۲</sup>. تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، مصلح الدین مهدوی، ص ۴۰۷ «اصفهان، ثقفی، ۱۳۴۷».

عضو انجمن ولایتی اصفهان که ریاست آن را حاج آقا نورالله اصفهانی داشت، دیده می‌شود.<sup>۱</sup> این که دقیقاً چه نقشی در این تحولات داشته، باید منابع تاریخ اصفهان آن وقت با دقت بیشتری مطالعه شود.

دانشور علوی، در باره رویداد تحصن در کنسولگری انگلیس از سوی طرفداران مشروطه، در سال ۱۳۲۵ق، می‌نویسد: جمعیت کثیری در کنسولگری اجتماع نمودند و مخارج اولیه را از میرزا حسنعلی خان سراج الملک گرفتند ... و آنچه میرزا محمدعلی کلباسی خواست به این وضع خاتمه دهد، موفق نگردید، زیرا وکلای مجلس نیز ادامه این وضع را برای استحکام بنیان رژیم مشروطه مفید می‌دانستند.<sup>۲</sup> در کل، نام وی، دست کم در این منبع دست اول از این تحولات، چندان دیده نمی‌شود.



حاج شیخ محمد علی کلباسی

از جمله در مورد دیگری از نقش وی در آن روزگار، آمده است که با شروع جنگ جهانی اول، و حرکت روسها به طرف تهران، و در پی آن مهاجرت آزادیخواهان، جنبشی را در اصفهان

۱. تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان، نورالله دانشور علوی، اصفهان، ۱۳۳۵» ص ۳

۲. همان، ص ۱۳

پدید آمد و «آزادخواهان و سران حزب دموکرات اصفهان با همکاری و همراهی حاج آقا نور الله و محمد علی کلباسی و سایر علما در پی کمک به مهاجرین و آماده سازی و حرکت و استقبال از شاه جوان برآمدند».<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، این زمان، چندین خانواده روحانی، شامل نجفی ها، روضاتی ها، کلباسی ها و امام جمعه در شهر و اطراف آن، نفوذ داشته و صاحب املاک وقفی و غیره بودند. از جمله خاندان کلباسی، چنان که از سفرنامه حاضر هم به اشاره بر می آید، در نواحی فلاورجان، املاکی داشتند و به همین دلیل در طول مسیر، شیخ محمدعلی در بسیاری از مناطق، به «نصیحت رعایا» می پرداخت و اختلافات آنان را حل و فصل می کرد.

از سوی دیگر زمانی که در جریان جنگ جهانی، قحطی پیش آمد، و همزمان با شورش یاغیانی مانند رضاخان جوزدانی و جعفر قلی چرمهینی، بخشی از فعالیت اینها در منطقه فلاورجان بوده و به ناچار مسائلی میان آنها و آقای کلباسی مطرح بوده است. شاید اشارات مرحوم سید مصلح الدین مهدوی در عبارت پیش گفته مربوط به این بخش باشد، مطالبی که عجلالتا نویسنده این سطور چیزی از آن نمی داند.

چنین به نظر می رسد، کسانی مانند جوزدانی و چرمهینی که از سال ۱۳۳۵ ق یاغی خوانده شدند، تا پیش از آن گهگاه به عنوان کمک به روحانیون یا دولت، و یا جریانهای سیاسی فعال، وارد معرکه های سیاسی می شدند. برای نمونه، در جریان اشغال روسها، و تهدیداتی که بود، حاج آقا نورالله ضمن نامه ای به جوزدانی، چرمهینی و نایب حسین کاشی، از آنان درخواست کمک کرد و نوشت: با قوایی که در اختیار دارند، بی درنگ به قم بروند و منتظر دستور کمیته دفاع ملی باشند.<sup>۲</sup> محمدعلی کلباسی هم در این قضایا نقش داشت، چنان که در همین کتاب آمده است: «رضا جوزدانی به تشویق شیخ محمدعلی کلباسی... در جنگ با روسها شرکت کرده بود».

(همان، ص ۱۳۷).<sup>۳</sup>

میرزا حسن خان انصاری در باره ارتباط میرزا محمدعلی کلباسی با رضاخان جوزدانی هم توضیحاتی ذیل رویدادهای سال ۱۳۳۷ ق آورده می گوید که رضا، ارادت به میرزا محمدعلی

۱. بررسی و تحلیل شورش و یاغی گری رضاخان جوزدانی در اطراف اصفهان، علی اکبر جعفری و... مجله: پژوهشنامه تاریخ های محلی ایران، س ۳، شماره ۱۱، ص ۱۰۹.

۲. تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان، نورالله دانشور علوی، اصفهان، ۱۳۳۵ ق، ص ۱۳۳.

کلباسی داشت.<sup>۱</sup> در همین سال بود که رضا جوزدانی و جعفر قلی و شماری دیگر شکست خورده و او به دار آویخته شد. منشأ آنچه در منابع مختلف - که شماری از آنها در وبسایت ها و وبلاگهای مختلف آمده - همان خبر جابری اصفهانی است. دست کم تا این لحظه، منبع دیگری در این باره ندیده‌ام.

میرزا حسن خان انصاری هم ذیل رویدادهای سال ۱۳۴۲ ق که سال درگذشت کلباسی است، نوشته است: وفات آقای حاج میرزا محمدعلی کلباسی که از علمای سیاسی بود به فجاءه، و در خانواده آیت اعظم حاج محمد ابراهیم کلباسی به ارتباط با دولتیان متعین شده و مانند امام جمعه اقداماتی می نمود. چکامه گفتم تاریخش:<sup>۲</sup>

اجل چو رخت وی آورد سر برون زد و گفت لباس کلباسی طی گشته از سه گز کرباس زمانی که در نیمه جمادی الثانیه سال ۱۳۳۰ قمری آقای محمد علی کلباسی از علمای اصفهان، تصمیم به زیارت عتبات گرفت فرزندش علی محمد نیز با وی همراه شده و این سفرنامه در همین سفر نوشته شد. یادداشتی در ابتدای این سفرنامه از سوی علی محمد کلباسی فرزند بزرگ آقای کلباسی نوشته شده است. این مقدمه به این شرح است:

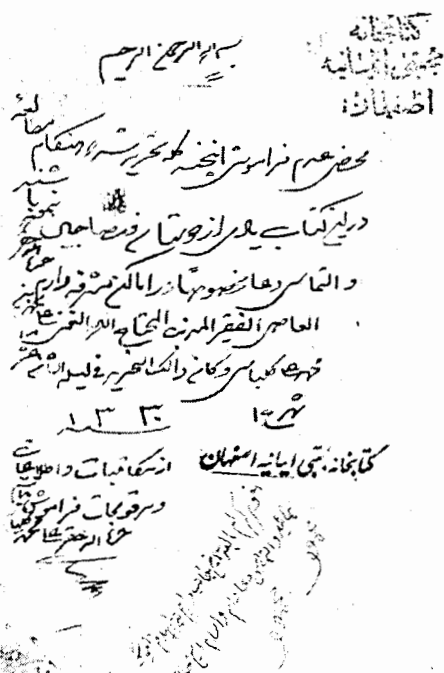
«محض عدم فراموشی این نسخه کله تحریر شد که هنگام مطالعه در این کتاب یادی از دوستان و مصاحبین نموده باشند، و التماس دعا مخصوصا در اماکن مشرفه دارم. حررها الاحقر العاصی الفقیر المذنب المحتاج الی الله الغنی علی محمد بن محمدعلی کلباسی و کان ذلک التحریر فی لیلة الثامن عشر ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰». [و افزوده شده] از مکاتبات و اطلاعات و مرقومجات فراموش نباشید. حررها الاحقر علی محمد کلباسی».

از این عبارت بر نمی آید که خود او این سفرنامه را نوشته است. به علاوه، این یادداشت قبل از سفر نوشته شده است، زیرا شروع سفر «یوم ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۰» و پایان آن «سلخ جمادی الثانیه» یعنی روز آخر این ماه بوده است، در حالی که یادداشت بالا در روی صفحه نخست در ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰ نوشته شده است. باید فرض کنیم این دفتر برای نوشتن

<sup>۱</sup>. تاریخ اصفهان وری، ص ۳۸۱، «به کوشش حسین عمادزاده، اصفهان، ۱۳۲۲ش»، و نیز بنگرید: مقاله: دورنمایی از اوضاع آشفته گذشته، حسین سعادت نوری، ارغمان، دوره ۳۶، شماره ۹، ص ۴۳۹.

<sup>۲</sup>. تاریخ اصفهان وری، ص ۳۸۹.

گزارش سفر تهیه شده بوده، و از قبل این یادداشت روی آن نوشته شده است. طبعاً کسی که از نزدیکان و همراه آنان بوده، این سفرنامه را نوشته است. خط متن نیز با این خط تفاوت دارد، گرچه در میان کتاب، دو مورد، با خط متفاوتی، هر کدام یک صفحه نوشته شده که نزدیک به این خط است.



شرح حال کوتاه علی محمد کلباسی - فرزند شیخ محمد علی - که در این سفر همراه پدر بوده است، بنا به آنچه در خاندان کلباسی آمده، چنین است: «مرحوم آقا میرزا علی محمد که اکبر و اعلم اولاد حاج میرزا محمد کلباسی و از طبقه چهارم، متولد ۱۲۷۰ است. وی زمانی در مسجد حکیم به جای پدرش امام جماعت داشته است. او صداقت موروثی اجدادش را داشته و حالت انزوا و گوشه نشینی اختیار کرده و قلیل المعاشره با مردم بود. در سال ۱۳۲۱ ش در اصفهان وفات نموده و در تخت فولاد در تکیه مرحوم آقا میرزا ابوالمعالی دفن شده است. داماد عمویش آقای حاج میرزا محمد هاشم کلباسی بوده است».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> خاندان کلباسی، ص ۱۶۶

در اواخر سفرنامه و زمانی که آنها به کربلا می‌رسند، و سفرنامه بعد از آن ادامه نمی‌یابد، از شیخ محمد حسین کلباسی که در کربلا بوده، به عنوان عمو یاد شده است. ایشان حاجی شیخ محمد حسین فرزند محمد مهدی بن حاج محمد ابراهیم است که شرح حال وی در نقباء البشر: ۶۶۳/۲ و خاندان کلباسی، ص ۱۷۰ - ۱۷۱ آمده و پس از آن که سالها در عتبات بود، در سال ۱۳۳۲ - دو سال بعد از تحریر این سفرنامه - به مشهد رفت و سال ۱۳۴۰ - دو سال قبل از آقای کلباسی (محور اصلی سفرنامه حاضر) - مرحوم شد.

بر اساس این متن، تنها می‌دانیم متن حاضر، توسط یکی از نزدیکان آقای کلباسی و فرزند او علی محمد نوشته شده، اما این که دقیقاً نام او کیست، نمی‌دانیم. در متن، از «من» یاد می‌کند، و در همان ابتدا، همراهی میرزا علی محمد را هم گوشزد می‌نماید: «من و آقای آقا میرزا علی محمد و عبدل سوار شده»، اما این که نام نویسنده چیست روشن نیست. در یادداشت علی محمد فرزند شیخ محمد علی هم، نام نویسنده معلوم نمی‌شود. اگر خود او نوشته بود، طبعاً این عبارت که من و آقای میرزا علی محمد سوار شدیم» نامفهوم بود. نویسنده دستی هم در شعر داشته است و دست کم دوبار یکی به مشاعره و دیگری به سرایش اشعاری فی البداهه اشاره کرده است.

دوست عزیزم جناب آقای استاد مجتبی ایمانیه - نویسنده کتاب مدارس اصفهان، و آثار دیگر - که این سفرنامه با ارزش را که زمانی از میان اوراقی درهم و برهم از یک کتابفروشی قدیمی خریده بودند، در اختیار بنده گذاشتند. خودشان در دو صفحه ای در باره آن در ابتدا نوشته بودند، که راهنمای بنده در نوشتن این مقدمه بود و از آن استفاده شد. در سفری که در ۱۴ خرداد ۱۴۰۲ به اصفهان رفتم و در خدمت ایشان و جناب آقای حسن آقای مظاهری گشت و گذاری در حوالی میدان کهنه و آثار قدیم آن داشتیم، این نسخه را به همراه چند کتابچه دیگر به بنده لطف کردند. از ایشان سپاسگزارم.

چنان که گذشت، سفرنامه عتبات، گزارش سفری است که از ۱۶ جمادی الاولی سال ۱۳۳۰ / ۱۲۹۰ ش آغاز شده و روز آخر جمادی الثانیه همان سال، تمام شده است. مبدأ حرکت از اصفهان، و مسیر از اصفهان به سمت چهار محال بختیاری، از آنجا به سوی ایذه و سپس خرمشهر و بصره و آنگاه تا کاظمین و سامرا، و برگشت تا کربلا ادامه یافته است.

جمع سه نفره اصلی و محوری این سفرنامه، یعنی آقای کلباسی، نویسنده و شخصی است که از او به نام حاجی آقا یاد شده (به احتمال زیاد علی محمد کلباسی فرزند آقای کلباسی) هستند. در کنار آنان اسامی دیگری از همراهان هر کدام به مناسبت به میان می آید. اعتبار و جایگاه آقای کلباسی در این سفر و شناخته شده بودن ایشان، راهگشای مشکلات بوده و مردمان این مسیر به او احترام می گذاشتند. همین امر سبب برخی از دیدارها مانند ملاقات با شیخ خزعل، همین طور ملاقاتی با میرزا محمد تقی شیرازی یا همان میرزای دوم و موارد دیگر شده است.

سفرنامه، روز شمار مرتب ندارد، اما از همین مواردی که هست، روشن است که تمام سفر در یک ماه نیم از میانه جمادی الاولی تا پایان جمادی الثانیه سال ۱۳۳۰ ق بوده است. تنها در پایان با اشاره به این که رویدادهای نجف هم نوشته خواهد شد، تاریخ ربیع الثانی ۱۳۳۳ را دارد که روشن نیست دقیقاً چگونه و در چه شرایطی در سه سال بعد این یادداشت نوشته شده است.

نسخه برجای مانده، نسخه اصل است، و به جز دو مورد، متن با یک خط نوشته شده است. اشاره ای در باره تألیف کتاب که پیش از این گذشت، در فریم ۲ آمده و سفرنامه از فریم ۳ آغاز و تا ۵۶ تمام می شود. در این فولدر، هر فریم فقط یک صفحه است.

نثر کتاب عادی و تا حدی عامیانه است و بویژه اغلاط املائی ساده و نسبتاً شگفتی دارد که برخی از نمونه ها را در پاورقی مشاهده خواهید کرد. طبعاً علاوه بر نوع خط، به دلیل درهم ریختگی جوهر در برخی از صفحات و سطور، شماری از کلمات را ناخوانا کرده است. همه اینها در متن فعلی منعکس و مشکلاتی را ایجاد کرده که با گذاشتن سه نقطه، یا نوشتن این که برخی از کلمات ثبت شده حدسی است سعی کرده ام ناتوانی خود را در خواندن توجیه کنم. در اینجا مروری کلی بر برخی از نکات این سفرنامه خواهم داشت، گرچه با اطمینان می توانم بگویم ارزش این سفرنامه بسیار بیش از اینهاست.

### اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی

ارزش سفرنامه ها به حضور آنان در بطن جامعه، از شهر و روستا و ثبت برخی از نکاتی است

که غالب آنها توسط منابع دیگر گزارش نمی‌شود. اطلاعات مردم‌شناسی، اقتصادی و بویژه جغرافیای در همه ابعاد، در این قبیل منابع ثبت و ضبط می‌شود که هرچند ممکن است دقیق نباشد، اما بسیاری از آنها بی‌بدیل هستند.

این قبیل اطلاعات در این سفرنامه، اندک اما گاه بسیار ارزشمند است. طبعاً جامعه ایرانی در این دوره، اهل کشاورزی و باغداری و دامپروری است و مسیری هم که در سفرنامه ما دنبال شده، محیط کاملاً روستایی و ایلی است. ابتدا بخشی از مسیر در اصفهان از باغ ابریشم تا چهارمحال طی شده، آنگاه با ایلات و عشایر بختیاری همراه است و در نهایت وارد سرزمین عرب می‌شود. این راه معمول برای رفتن به خوزستان بوده که سفرنامه‌های متعددی از آن در دست است.

در باره مسیر، نام بسیاری از روستاها که برخی در حال حاضر شهر شده‌اند، دیده می‌شود. شمار مردمان برخی از این مناطق بدست داده شده و با گفتن این که مثلاً هزار و سیصد دربخانه در آن روستا هست، آمار آنها یاد شده است. در باره برخی از مناطق، مانند مالا میر که همان ایذه بعدی است می‌نویسد: «رسیدیم به مالا میر؛ این جا سکنه ندارد، اگرچه خیلی اسم دارد، لکن جای بدی است. چادرها را سرپا کرده بودند. آمدیم. خیلی هوا گرم بود و متعفن. مگس‌های بدی هم داشت. به سختی خوابیدیم. بعد بیدار شده، نه‌ار صرف شد. هیچ چیز این جا پیدا نمی‌شود». توضیحی در باره قلعه صمصام السلطنه بختیاری دارد، قلعه‌ای که تاکنون در شهر شلمزار برجای مانده و در ویکی هم مدخل دارد. باغی هم کنار آن بوده که در باره درختان آن توضیحی داده است. تلاشی که برای مشغول کردن مردم در کارگاه‌های قالی برای زندگی مردم کرده‌اند، مورد توجه او قرار گرفته است: «چادری بزرگ از خارج، پهلوی عمارت آقای صمصام السلطنه نمودند که معلوم بود چندین دستگاه قالی بافی دارد. عملجات زنانه از این شغل لاعلاج ... و تعیش می‌نمایند. خیلی خیلی این نوع اقلام در حق ضعفا، محل تحسین است، و اتفاقاً هم امروز فقیر کمتر دیدم در این آبادی یا به کلی جز دو سه درویش دیده نشد. این هم یک خدمتست از کسان و بستگان این مردم محترم». جای دیگر اشاره به پلی که «مرحوم اسفندیار خان روی آب کردند کشیده» سخن گفته است.

از نقل و انتقالات ایلات نیز در میانه راه صحبت شده و در مورد از نقش زنها در این نقل و

انتقال و اصولاً زندگی عشایری یاد می‌کند: «حرکت ایلات و عبور آن‌ها خیلی محلّ تماشا و سیاحت است. غالباً معاشیه و ترتیب حشم، و کلیه کارها را زن‌ها به طور سهولت متحمل می‌شوند، و خودشان از عهده برمی‌آیند از حمل اثاثیه، و خودشان بر گاو و الاغ و مادیان و به راندن آن‌ها در این کوه و کتل‌های سخت فوق العاده، چیزی که کلی تعجب است، این است که از آنجا که خداوند سبحان مدبّر الامور، محبّتی از اولاد در دل‌های مادرها گذاشته، این زن‌ها، طوری به ملایمت و سهولت اطفال شیرخوار را حرکت می‌دهند. بعضی از آنها گهواره خیلی کوچکی را با روپوش به پشت خود بسته، و پیاده از کتل‌ها بالا رفته، و طفل در گهواره خوابیده؛ بعضی دیگر که معلوم بود مکنت آن‌ها کمتر است، از نی و علف تخته باکهنه و ریسمان ساخته، و طفل را آنجا خوابیده براحت باشد، و به پشت بسته است، و برای سایه بودن آن‌ها روپوش گذارده، حتی برای ادرار طفل نی ترتیب داده که از این رهگذر هم آسوده شود. بعضی دیگر که این را هم نداشته‌اند، دو کهنه گذارده، و به کمر و پشت خود بسته است. حالا تصور نمایید که از کتل بالا رفتن و راه طی نمودن و مال را بردن، حمل طفل هم نماید، چه قدر محبت می‌خواهد که مع ذلک کله از شیر دادن در وسط راه و باد زدن او غفلت نمی‌کنند. سبحان له الثناء، و الشکر لله المدبّر».

اطلاعات وی پس از رسیدن به کارون و آنگاه رفتن در مسیر بصره، در باره کشتی‌ها و جهازهای روی کارون تا خرمشهر و از آنجا تا بصره، سودمند است. نقش شیخ خزعل و کشتی اختصاصی او و همین طور قصری که در فیلیه داشته، از دیگر اشاراتی است که وی نسبت به فضا و جغرافیای راه دارد. دوستی و تماس آقای کلباسی با ملک التجار اصفهانی هم از این سفرنامه بدست می‌آید.

در باره کارخانجات ساخت و تعمیر کشتی در نزدیکی بصره می‌نویسد: «این جا سر حدّ عثمانی است، نرسیده به او کارخانه‌های زیاد هست؛ من جمله کارخانه‌ایست که یک نصرانی به جهت آرد گندم درست کرده است. من جمله کارخانه تعمیر جهازات است که عمارت‌های مفصل دارد».

در باره قیمت‌ها و گرانی و ارزانی ارزاق هم مطالبی دارد. در باره روستای هفشه جان در فلاورجان می‌نویسد: «واقعاً خیلی خوش‌هوایی داشت. نشسته صحبت می‌کردند از رعایا که

رسم آن‌ها این است که هر کس هر جا را بخواهد زراعت کند، کسی متعرض او نمی‌شود، اما شرط آن‌که غیر از گندم و جو باشد، و آب صحرا هم از همان رودخانه است، و مالیات این جا هم هفتصد و پنجاه تومان [و] سه قران و نیم بوده است، اما الحال چهار هزار تومان است». در باره روستای جارو هم می‌نویسد: «این جاها خیلی غلّه - الحمد لله - ارزان است. می‌گویند گندم یک من ده شاهی همیشه بوده است، اما الحال بیست و پنج شاهی - سی شاهی است، و من به وزن شاه».

در برخی از موارد، مالیات می‌گرفته‌اند که اشاره به آن هم شده است. از جمله این‌که «از آن جا باز رسیدیم به رودخانه ناقون، پلی بافته‌ای داشت. گذشتیم تا رسیدیم به قلعه‌ای که جای مأمورین پل است. این جا قافله که می‌گذرد از پل، پول می‌گیرند، و بلیط می‌دهند به جهت پل بزرگ، هر قاطری که بار تجارتی داشته باشد پنج قران، الاغ سه قران، اما بی‌بار یک قران. مال‌های چاروادارها را دیدند و پول گرفته بلیط دادند، و بلیط هم کاغذ سرخی است چهارگوشه او قران نوشته است، و میان او قیمت بلیط است، از ده شاهی دارد تا بالا، از ما به واسطه آقا پول نگرفتند».

آقای کلباسی در تمام طول راه، نقش «نصیحت» کردن به رعایا یا افراد متنفذ را در قبال مشکلاتی که بین مردم، مالکین و یا دیگر متنفذان پیش آمده، بر عهده دارد. نمونه آن چنین است: «در این بین مکتوبی رعایای سردار از عقلی نوشته بودند که عرب‌ها آمدند و ماها را غارت کردند. آقای کلباسی در صدد اصلاح خواستند بر بیایند. امیر مجاهد را خواستند آمد؛ خیلی نصیحت کردند. این‌ها گفتند که دیگر کار از کار گذشته است. سردار معظم هم بود». در گذشته، کسانی که قصد سفر به عتبات را از ناحیه جنوب داشتند، از طریق خرمشهر به بصره رفته و آنجا از طریق اروند رود و سپس از طریق رود دجله، با کشتی به سمت عماره، کوت و سپس بغداد می‌رفتند. طبعاً اول کاظمین را زیارت کرده، باز با کشتی به سامرا رفته و با همین وسیله بر می‌گشتند. آنگاه از طریق زمین به کربلا یا نجف می‌رفتند. مسافرین ما نیز در این سفرنامه همین مسیر را رفته و از آنچه که در ارتباط با راه کشتی رانی در این رودخانه است، سخن گفتند. چگونگی سفر، از گرفتن بلیط، کشتی‌های انگلیسی موجود، بخش‌های آن برای استراحت و خواب، و توقف گاه‌ها و تهیه وسایل برای طول راه، مسائلی است که در این گزارش

آمده است. یک بار هم در یکی از مسیرها انفجاری در یکی از موتورخانه ها رخ می دهد. گرفتن بلیط و مسائل مربوطه، همه مربوط به شرکت لینچ انگلیسی است و آنان مرتب در هر کجا، باید به دفاتر آن مراجعه کنند. اطلاعاتی که در این زمینه آمده، ارزشمند است.

محتمل است مرحوم محمدعلی کلباسی تحصیلاتی در عتبات داشته و با محیط آشناست. به علاوه شماری از کلباسی ها در آنجا مقیم بودند که از آن جمله شیخ محمد حسین کلباسی است که با یکدیگر ملاقات کرده اند. زمانی که او در حال رفتن به حرم عسکریین است، و نزدیک به این شهر، نویسنده می نویسد: «عرب ها مال آورده بودند به جهت زیارت. به هزار زور و ماجرا یکی یک قران اجاره کردیم. سوار نشده پشیمان شدیم، به جهت آن که استخوان می رفت در بدن انسان. رفتیم تا رسیدیم لکن در بین راه پیاده شدیم تا رسیدیم. این جا از همت میرزای مرحوم آباد شده است». بعد از آن، وقتی به سامرا می رسد، با میرزا محمد تقی شیرازی، مرجعیت وقت نیز آشنایی داشته است. او درخواست ملاقات می کند، و داماد میرزا خبر می دهد که ایشان مباحثه دارد و شما بیایید. می روند و قدری در باره نزاع عرب و بختیاری بحث می شود. بار دیگر هم، وقتی آنها سوار کشتی می شوند، باز خبری می رسد که میرزای دوم، قصد دیدار با آنها را داشته که فرصتی نمی شود.

### مشروطه، اصلاح گری و تجدد

نویسنده رساله، به مناسبت و گاه هم بی مناسبت، اشاره به منازعات مشروطه و مستبده دارد و در کنار آن، به بدبختی مردم ایران، نداشتن راه آهن و همچنین عقب افتادگی در مدارس اشاره دارد. این اشارات، اغلب در جملات کوتاه بیان می شود. در همان آغاز رساله می گوید: «غالباً دریغ می خوردم از این که چرا باید ما خط آهن نداشته باشیم که این قدر سخت باشد». جای دیگری از ایوانی یاد می کند که اطفال در آن جا درس می خواندند و آنگاه می گوید: خیلی [تأسف] شد از این که چرا باید به این بی نظمی باشد». نمونه های دیگر در باره عقب ماندگی، بحث از کشتی هاست که به هر روی، نشان از قدرت فرنگی دارد. در هفشه جان، مهمان کدخدا هستند و صحبت می شود: «از آن جا حرکت کرده، رفتیم منزل کدخدا، چای صرف شد. صحبت از مملکت پیش آمد، خیلی افسرده شدیم. بعد صحبت از کشتی های بزرگ

کوچک شد». و جای دیگر باز بی مناسبت، می گوید: «خدا چاره سازد برای ایران و ایرانیان که خیلی بیچاره هستند». جایی هم از نقش خوانین در مملکت یاد شده است: «این خوانین تمام ایران را مخشوش [کذا] کرده اند. نمی دانم چه می خواهند بکنند». در جای دیگری، وقتی با اعراب اطراف کارون برخورد می کنند می نویسند: «چند نفر از اعراب هم آمدند، اما خیلی با مشروطه بد هستند». دیداری هم با شیخ خزعل دارند و او از آشفتگی مملکت می گوید: «بعد، صحبت از رفتن وطن عزیز تفرشد. ادعا می کرد که من حاضر هستم که اتفاق کنیم و نگذاریم. خدا چاره بسازد. گمان می کنم که از این چیزها گذشته باشد مگر آن که دست غیب کاری کند و الا این ها محض قول است. در فعل حاضر نیستند. خیلی تأسف باید خورد به جهت وطن، نمی دانم چه دارویی در دماغ ماها کرده اند که مثل آدم هایی که در وادی تیه سرگردان شده سرگردان شده ایم، و هیچ فکر نمی کنیم که آخر خدای تبارک از ما بازخواست می کند، چرا نکند و حال آن که خودش فرموده «و ما أسئلكم عليه أجراً الا المودة». الخ. و ما به دست خود حرم مطهر فرزند عزیزش ثامن الائمه (ع) را به دست اجانب داده که جبریل بدون اذن وارد نمی شود». تفصیل ماجرای خراسان یعنی حمله روس به حرم امام رضا در حبل المتین درج شده بوده و نویسنده آن روزنامه را پیدا کرده و خوانده است «روزنامه حبل المتین را بنده پیدا کرده بودم، می خواندم». شیخ خزعل همان جا به آقای کلباسی در باره راه صحبت کرده و می گوید: «ان شاء الله راه آهن را می کشیم، خوب می شود». در جای دیگری هم از نصرت الملک پسر شیخ خزعل یاد می کند: «در این بین آقای نصرت الملک پسر شیخ، یعنی حکومت ناصری آمد، دست شیخ را بوسید و رفت بیرون. باز چند نفر از رؤسای دیگر آمده دست بوسیدند رفتند. بعد پسر کوچک شیخ که خیلی باتربیت است آمد و درب چادر تعظیم کرده، آمد دست آقا و شیخ را بوسید، و این هم رفت».

دیداری هم با رئیس اداره لنینج دارد، شرکتی که امتیاز کشتیرانی کارون را داشت و او حکایت کشتی های بزرگ را می گوید و از جمله داستان غرق شدن تایتانیک را برای آقای کلباسی می گوید: «گفت: چند وقت قبل کشتی ای که از بزرگی، اول کشتی بود در تمام دنیا، و تصور غرق شدن او را کسی نمی کرد، و این کشتی را در کشتی دیگر گذارده به جهت حفظ او، رسیده بود به یک قطعه یخی که سه فرسخ طول او بوده است، از او رد شده، و رفته است بر روی یخ،

میان یخ، بلندی داشته است از آن بلندی سرازیر شده است و فرو رفته است در آب، و این کشتی هزار و سیصد نفر آدم در او بوده است، و تلگراف بدون سیم هم در او بوده است، همان وقت تلگراف به تمام کشتی ها شده آن ها تا آمده بودند برسند، تمام از میان رفته بوده است، و خود کشتی هم فرو رفته بوده است، اما عکس او را در همان حال انداخته اند، تماشا دارد که چه طور مردم می ریزند در آب». همین چنین از کشیدن خط تلگراف در محقره و عدن و چگونگی نصب دکل ها برای شیخ صحبت می کند. شیخ از او می پرسد که داستان «نقط» به کجا رسید، و او دشواری تصفیه نفت را برای وی شرح می دهد. در جای دیگری از بی توجهی به ایرانی ها سخن گفته و می گوید: «بدبختی ما ایرانی ها آنجا معلوم می شود».

به ایوان کسری هم که می رسند می گوید: «در این بین رسیدیم به ایوان کسری و مداین، آن روز روزی بوده است از برای عجم، امروز هم روزیست». بعد هم از ترک روی دیوار ایوان کسری صحبت می کند و می افزاید: «بعد صحبت از عجم شد. واقعاً بدبختی ماها اعاجم را گرفته، چه کنیم». نویسنده نگرانی خرابی ایوان کسری است و نگاه او به ایوان، آدمی را به یاد اشعار خاقانی می اندازد: «بعد رفتیم روی سبحة [ی کشتی]، چون که گفتند باز ایوان کسری درست پیدا شده است. جلو واقعاً پیدا بود، به خوبی. خیلی خراب شده است، و کما این که شنیده بودیم ترکی بزرگ دارد؛ ... بعد صحبت از عجم شد. واقعاً بدبختی ماها اعاجم را گرفته، چه کنیم. بعد مداین پیدا شد، از روی جهاز سلام کردیم، و گذشتیم».

در عراق، از دیدن چراغ برق ها همه جا ذوق زده است و از آنها یاد می کند: «هر محله ای یک چراغ دارد از بلدیة». در بغداد این را هم خبری می دهد که «سید احمد آمد گفت: سیدی را دیشب گرفتند بردند، به جهت آن که مشروطه طلب بود» ولی باز می افزاید: «مستبد را هم گفتند می گیرند». شاید برای کنترل ایرانی ها در آنجا، این اقدامات می شده است. در ادامه می گوید: «یکی از هم محله ای های اصفهان آمد خدمت آقا. صحبت از ایرانیان شد، خیلی بدبخت شده اند. بارها گفته ام اینجا غالباً ایرانی ها را شرطه نمی گذارند زیاده تر از یک هفته بمانند، آن هم به چه ترتیب». نویسنده که حضور انگلیسی ها را فراوان می بیند، می نویسد: «خیلی ملول بودم که چرا زبان انگلیسی را تمام نخواندیم، چون که از اصفهان تا به حال تقریباً ده موقع بود که به کار می آمد». شرح بادبزنی نفتی و دستگاه تایپ نامه ها و نوشته ها هم که پیش فرنگی دیده و

توصیف می‌کند، جالب است: «اما این فرنگی که در اداره بود عربی را قدری می‌دانست، لکن انگیزی حرف می‌زد و مفسّر [مترجم] داشت. یک بادبزن آنجا بود که به قوت نفت می‌گشت. یک چرخ می‌هم بود، یعنی مکینه که به ترتیب حروف آدمی که پشت او نشسته بود دست می‌گذاشت، و خودش می‌نوشت. بعد سه تا کاغذ سفید و دو تا سیاه گذاشت به جهت تماشا، و هر سه تا را درآورد نوشته بود. پرسیدیم قیمت این چرخ چه قدر است؟ گفت: بیست و پنج لیره.» یک بار هم از یک کشتی که از «مسلمان» و نه «فرنگی» است یاد می‌کند و می‌گوید: «اما این جهاز، چون که ملک مسلمان بود، خیلی بی‌نظم بود!»

در باره سید اسدالله نامی سخن می‌گوید که «آمد خدمت آقا، و خیلی اظهار مشروطه طلبی کرد». معنای این سخن این است که آقای کلباسی هم تمایل به مشروطه داشته است. جایی هم آرزو می‌کند که «خدا فرج را نزدیک کند و قدری ما را بیدار کند». نویسنده در جایی از شخصی به نام اسکندر خان نقل می‌کند که از متنفذان محلی بوده و بسیار هم بدخلق بوده است. در باره او می‌نویسد: «در بین راه خیلی فحش داد به مشروطه طلب». در باره برخی از عربها هم که نزد آنان آمده اند نوشته است: «وقتی که وارد شدیم آدم شیخ میرزا ابوالقاسم خان آنجا بود. آمدند در چادر ما، چند نفر از اعراب هم آمدند، اما خیلی با مشروطه بد هستند».

### تفریح راه، مطالعه و ...

همه ما با ادبیات سفرنامه نویسی قاجاری کم و بیش آشناییم. رکن اصلی آن راه و خرج راه، خورد و خوراک، قلیان و البته نماز منظم که هر لحظه از وضو گرفته تا گزاردن نماز، گزارش می‌شود. دهها بار بلکه بیشتر این تعبیر تکرار می‌شود. خوردن و نماز خواندن. این سفرنامه نیز همین طور است. در لابلاهای اینها، راه رفتن، سختی‌های آن، تصویر و توصیف از محیط، از جوی‌ها و رودها و باغها یا به عکس کوه و کمر و گردنه. مسافر ما هم که بخشی از راه را با سختی و مشقت و عبور از گردنه‌ها رفته است، این توصیفات را دارد و مثل هر انسان دیگری از نشستن لب جوی و خوردن چایی و نگاه کردن به باغ و بوستان لذت می‌برد و این را مرتب به زبان می‌آورد.

و اما بهترین تفریح این گروه سه نفر که نویسنده و حاجی آقا و آقای کلباسی است، در تمام این سفر، خواندن کتاب سه تفنگدار است. کتاب الکساندر دوما، نخستین بار در سال ۱۳۰۷

قمری با ترجمه محمد طاهر میرزا اسکندری در تهران (رحلی ۵۹۲ + ۳۳۳ + ۳۸۵) منتشر شد. در دوره قاجار یک بار دیگر در سال ۱۳۱۵ ق و بار سوم در سال ۱۳۱۶ ق منتشر شد.

تفریح سه روحانی ما در طول این سفر خواندن این کتاب بوده است. یادآوری این نکته برای نویسنده سفرنامه جالب است و او بارها اشاره به خواندن این کتاب می‌کند. اغلب پیش از خواب یا بعد از آن، یا وقت چایی خوردن و مانند آن کتاب سه تفنگدار را می‌خوانند. در این سفرنامه کوچک، دست کم نوزده بار از خواندن سه تفنگدار در مواقع مختلف یاد شده است: بعد فرمودند کتاب تفنگدار را بخوانیم تا خواب برویم.

بعد هم باز تفنگدار را خوانده تا وقت شام.

رفتم در اتاق نماز گزارده، مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا وقت شام حاضر کردند. بعد از نماز چای صرف شد و شروع به خواندن کتاب تفنگدار شد. خیلی تعجب از بعضی مطالب او کرده تا سه ساعت از شب گذشته.

مشغول نماز شدیم. بعد مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا مغرب، بعد نماز گزارده، باز مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا یک ساعت و نیم از شب گذشته، شام خوردیم. وضو گرفتیم آمدیم در چادر، قدری تفنگدار را خوانده، و از او محظوظ شدیم. بلند شده مشغول نماز شدیم، نماز گزارده.

بعد از این‌ها آقای حاجی را تفنگدار را برداشته، شروع به خواندن کردند. بعد آقای کلباسی شروع کردند.

چادرها را سر پا کرده، چای درست کرده خوردیم. بعد مشغول خواندن تفنگدار شدیم. بعد خوابیدیم.

در پشت بام تمر درست کرده، بعد از نماز مغرب و عشا خوردیم. بعد مشغول خواندن سه نفر تفنگدار شده، باد گرمی می‌آمد.

شش داشتیم به روز از خواب بیدار شده، بعد از ساعتی چای درست کرده خوردیم. مشغول خواندن تفنگدار شدیم. الحمد لله خیلی سر حال بودیم.

بعد چای درست کردند خوردیم، در بیرون از قمره، خیلی خوش هوایی داشت. و کتاب تفنگدار را شروع کردیم تا آن‌که قریب به یک ساعت به روز مانده رسیدیم به بصره.

بعد قدری تفنگدار را خواندیم ناهار خورده باز خوابیدیم؛ گرچه هوا خیلی گرم بود.

بعد شروع به خواندن سه نفر تفنگدار شد. چای صرف شد.

عد آمدیم در قماره قدری تفنگدار را خواندیم و خوابیدیم.

بعد بیدار شده، ناهار صرف شد. باز تفنگدار را آقای ضیاء می خواندند. بعد خوابیدیم. امروز

خیلی هوا گرم بود از همه روزها بدتر. بعد آمدیم بیرون تفنگدار را خواندیم، و چای صرف شد.

حمودی آمد خدمت آقا بعد رفت. ما هم قدری تفنگدار را خواندیم، آقا خوابشان برد. بعد

بیدار شدند.

قدری تفنگدار را خواندیم. خیلی خوش مزه بود. بعد ناهار صرف شد.

بعد قدری بنا شد بخوابیم بعد از خواندن تفنگدار، لکن من به سختی خوابیدم که خوابم

نمی برد. بعد بیدار شده، باز قدری تفنگدار را خواندیم، و بنده رفتم زیر چرخ در آب. بعد ناهار

خورده خوابیدیم. آقا قدری خوابشان برد، لکن من و حاجی آقا تقریباً نیم ساعت افتادیم و

خوابمان نبرد.

آقای حاجی آقا رفتند زیارت، و من قدری تفنگدار را خواندم. آقا خوابشان برد، من هم رفتم

حرم، زیارت کردم، آمدم خانه ناهار صرف شد.

یک بار هم می نویسد: «بنا شد صحبت بشود. این حقیر یک جزیی از تاریخ حاجی بابا را گفتم».

از این ها که بگذریم، گوش دادن به نوای خوب هم دست کم یک بار بوده است. زمانی که در

در اوایل سفر در دیزچه بودند، می نویسد: «آقا شیخ عبدالواسع» تشریف آورده و «یک جزئی

حقانی خواندند و ما را مستفیض فرمودند».

چنان که اشارت رفت، نسخه این سفرنامه توسط دوست عزیز جناب آقای مجتبی ایمانیه

در اختیار بنده قرار گرفت. در اینجا باید از لطف و محبت ایشان سپاسگزاری کرده و اثر حاضر

را به ایشان که برای تاریخ اصفهان زحمات زیادی کشیده اند، تقدیم کنم. و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب العالمین.

رسول جعفریان / هفدهم شهریور ۱۴۰۲